



ابراهیم طفیانی

## فروپاشی شوروی، فروپاشی سوسیالیسم؟!

شاید در واقع ضربه‌ای بود بر آمال و آرزوهای ملل تحت ستم دنیا بویژه در مشرق زمین.

برای شناخت این فروپاشی و در این ارتباط تنها اقدام فرهنگی با ارزشی که نگارنده ملاحظه کرده کتابی است به نام فروپاشی شوروی (۱) که نظرات احزاب سوسیالیست و دموکرات برخی کشورها را بیان کرده است. این مجموعه ترجمه ارزیابی‌های برخی احزاب است که عمدتاً پس از فروپاشی اظهار کرده‌اند و هیچ یک هم مدعی نشده‌اند که چنین سرنوشتی را پیش‌بینی می‌کرده‌اند. در اینجا جادارد که از نشر صمدیه به جهت انتشار این اثر قدرذاتی شود.

ای کاش جامعه‌شناسان و تاریخدانان کشورمان بی‌طرفانه نقطه نظرات و جمع‌بندی‌های خود را در مورد شوروی سابق و فروپاشی آن اظهار کنند تا زمینه‌ای باشد برای کنکاش فکری این رویداد.

به نظر من شاید نگاه ایدئولوژیک به سوسیالیسم دیدگاه نادرستی بوده است به این دلیل که اگر قرار باشد به مارکسیسم به چشم ایدئولوژی نگاه کنیم باید مقابل آن راهی که کاپیتالیسم است به عنوان ایدئولوژی در نظر بگیریم. هر چند مارکسیسم همانند تمام ایدئولوژی‌های دنیا دارای سه رکن فرضیه، دستورالعمل و اتویاست، ولی بهتر بود که آن را از ابتدا به عنوان یک سیستم می‌پذیرفتیم.

در این خصوص مهاتما گاندی راه پسندیده‌ای را طی کرد و با وجود داشتن فرضیه، دستورالعمل و اتویاست هرگز اجازه نداد کسی او را به پیامبری ملقب کند و یا فرامینش را به ایدئولوژی تبدیل نماید، از دیگر سو مهاتما گاندی هم مانند بسیاری از دانایان و صاحبان اندیشه در هندوستان دارای مخالف بود، ولی هیچ مخالفی را اعدام نکرد و هیچ کس را به بند نکشید، در صورتی که اردوگاه سوسیالیسم شوروی با گزینش راهکار خشونت و تصفیه‌های خونتین فاصله‌اش را رفته‌رفته با مردم خود افزایش

آمیخته به بهت و حیرت زدگی بود. مثلاً ایرانیان که همسایه شوروی بودند هر چند از این همسایه پر سایه سوسیالیست شمالی محبتی ندیده بودند و برعکس نامهربانی‌های زیادی را هم از او تجربه کرده بودند، ولی به هر صورت از فروپاشی آن شادمان نشدند، زیرا یک قطبی شدن جهان را مخاطره‌آمیزتر می‌دانستند. (۱)

واقعیت آن است که حکومت‌های زیادی در دنیا حتی ایران به وجود آمده و سپس منقرض شده‌اند؛ برخی از آنها اقتدار جهانی هم داشته‌اند اما انقراض آنها موجب تعجب و حیرت واقع نشده، چرا که آنها اکثر با تکیه به قدرت یا زور آمیخته به تزویر ظهور می‌کردند و پس از مدتی هم منقرض می‌شدند و در مجموع دارای پایگاه فکری و فلسفی خاصی نبودند و انتظار دموکراسی و عدالت هم از آنها نمی‌رفت، بنابراین راه سقوط را هم مانند اسلافشان می‌بیمودند، ولی شوروی با تکیه بر ارزش‌های عدالتخواهانه و بسا وعده حکومت جهانی و برابری تمام انسان‌ها پدید آمده بود. این سیستم با شعار ایجاد آرمانشهری به نام جامعه کمونیستی یا وعده رسیدن به آمال و آرزوهای بزرگ انسانی به وجود آمده بود، از این رو فروپاشی و اضمحلال این سیستم در روسیه

به نظر می‌رسد فروپاشی حادث شده در شوروی تنها انهدام حکومت به اصطلاح سوسیالیستی حاکم بر شوروی بود نه انهدام سوسیالیسم به عنوان پشتوانه اجتماعی و فلسفی آن

رخداد بزرگ فروپاشی کشور پهن‌وز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آن گونه که در شأن این حادثه بود، دست کم در ایران مورد کالبدشکافی واقع نشد، در حالی که این اتفاق ارزش آن را داشت تا از جنبه‌های متعدد مورد ارزیابی همه‌جانبه قرار گیرد و نظرات مختلف در روزنامه‌ها منعکس شده و در دانشگاه‌ها هم به‌طور آکادمیک مورد کنکاش واقع شود. علت این اهمال شاید آن باشد که وقوع این حادثه بسیار غیرمنتظره و دور از ذهن بود. از سویی در ارزیابی‌های محدودی هم که انجام شده برخی این حادثه را به فروپاشی سوسیالیسم تعبیر کرده‌اند، در حالی که چنین تعبیری اگر از روی صداقت هم باشد قابل تأمل است، برای نمونه مگر می‌شود فروپاشی حکومت پانصدساله عباسیان را که محصول ستم و سرکوب آنان بوده به سقوط ایدئولوژی اسلام نسبت داد؟ یا انهدام عثمانی‌ها را به عنوان فروپاشی اسلام به‌شمار آورد؟ بنابراین به نظر می‌رسد فروپاشی حادث شده در شوروی تنها انهدام حکومت به اصطلاح سوسیالیستی حاکم بر شوروی بوده نه انهدام سوسیالیسم به عنوان پشتوانه اجتماعی و فلسفی آن، اما غافلگیر شدن مارکسیست‌های دنیا از انهدام شوروی بیشتر به آن جهت بود که این احزاب به قدری به حقانیت مرام خود معتقد بودند که تصور چنین سرنوشتی برایشان مشکل بود به طوری که اینها اگر به دلیلی از کرملین نشینان ناامید می‌شدند عیب را در لنینیست بودن یا استالینیست بودن کارگزاران کرملین می‌دانستند نه از پشتوانه مارکسیستی آن، بنابراین تغییر عقیده نمی‌دادند بلکه به جناح‌های دیگر سوسیالیستی متمایل می‌شدند و تداوم سوسیالیسم در جهان را قطعی می‌دانستند. این مطلب هم قابل تأمل است که فروپاشی اتحاد شوروی در جهان باعث شادمانی عمومی نشد، بلکه واکنش‌های بیشتر



داد تا کلا از مردم جدا شد و به پر نگاه رسید!

برای ریشه یابی این فروپاشی عوامل زیادی را باید بررسی کرد، اما برخی شیوه پدید آمدن شوروی را غیر اصولی می دانند؛ این گروه معتقدند که اگر سوسیالیسم همان گونه که مارکس خود پیش بینی کرده بود در غرب اروپا بخصوص آلمان و انگلیس متولد می شد به سرانجام بهتری نائل می گردید، زیرا در آنجا شرایط عینی تحول یعنی پذیرش دیگر گونی اجتماعی مهیا و جامعه نیز پروولتریزه تر بود. این مطلب تا حدی قابل تعمق است، زیرا سیستم ها و ایدئولوژی ها را انسان ها ارائه می دهند، اداره می کنند و به سامان می رسانند، بنابراین عامل انسانی و نقش آن جایگاه مهمی دارد.

ضمن اینکه جامعه شناس شهر ماکس وبر هم معتقد است اقلیم و جغرافیای محل زندگی انسان ها در تمدن و رشدشان نقش مهمی دارد. این مطلب امروزه در مورد گیاهان ثابت شده که گیاهان در نواحی اقلیمی مختلف توان و بازدهی متفاوتی دارند و برخی گیاهان جز در محل اصلی خود در جایی قابل کشت نیستند.

دانشمندان زیادی بخصوص ماکس وبر معتقد است جغرافیا و اقلیم های محل زندگی انسان ها حتی در شخصیت انسان ها تأثیر می گذارند، مثلا او می گوید افرادی که در جزایر سواحل و به طور کلی سرزمین های بحری زندگی می کنند صبور تر و حتی با اخلاق تر از انسان هایی هستند که در نواحی بری سکونت دارند. وی به صراحت می گوید انسان های بری خشن هستند و بخصوص از روس ها در این مورد نام می برد. با این فرض شاید بتوان گفت اگر خشونت روسی وارد مارکسیسم نشده بود حکومت سوسیالیستی امتحان بهتری می داد، زیرا تصفیه های خونین زمان لنین و استالین و حمله تانک های روسی به پراگ و حوادث لهستان و حمله به افغانستان موجب ناخشنودی انسان های آزاداندیش و دموکرات شد. من خود شاهد اظهار نظر یک کارشناس آمریکایی بودم که در زمان کودتای روس ها در افغانستان می گفت اکنون می توان پیش بینی کرد که ایران از ترجیحات شوروی خارج شده و شوروی می رود که از میان پاکستان خود را به اقیانوس هند برساند و ما آمریکایی ها وظیفه داریم آن را متوقف کنیم و نقشه اش را خنثی سازیم. این تفکر در زمان حمله ارتش شوروی به افغانستان به اجراء آمد و آمریکایی ها با همکاری اعراب و اسلام گرایان منطقه توانستند کشتی شوروی را به گل بنشانند و شکست امریکا در ویتنام را با پیروزی در افغانستان تا حدی جبران کنند.

عامل دیگری که در فروپاشی شوروی مؤثر بود عدول از مارکسیسم بود، مثلا بر اساس

دیالکتیک هگلی آنچه عامل کشاکش اجتماعی می شود حق السهم مالکانه سرمایه داری است که کاپیتالیسم از تولید به قیمت محرومیت کارگر و کشاورز نصاحب می کند و این نیز، آنتی تز خود یعنی کارگران و کشاورزان فقیر را به وجود می آورد که سنتز آن حکومت کارگری است که در یک آنتاگونیسم انقلابی محقق می شود. حال در عمل بینیم وارتان مارکسیسم چگونه به این اصول عمل کردند، برای نمونه آنچه در رفتارشان در ایران می دیدیم کاملاً مغایر بود. من در سال ۱۳۴۹ در کارخانه ذوب آهن اصفهان به عنوان تکسین با کارشناسان روسی کاری کردم با آن که بسیاری از آنها با کارگاه گ. ب مرتبط بودند در ست برخلاف اصول دیالکتیک، تضاد جامعه ایران را وارونه می دیدند یعنی با آن که اختلاف طبقاتی در آن جامعه کارگری بیش از هر تضاد دیگر نمایان بود اینها به مذهب حمله می کردند و از سمت دادن تضاد اصلی و عمده کردن آن خودداری می کردند، اعتقادات مذهبی را در موارد بسیاری به سفره می گرفتند و عقب ماندگی کشور ایران را

به دلیل اعتقادات مذهبی می دانستند. در همین راستا چون لمپن ها مذهب را نیز قبول نداشتند برخلاف ایده مارکسیستی شان همواره دست نوازش بر سر لمپن پرولتاریا می کشیدند.

نوع دیگر عدول از مارکسیسم در سیستم مدیریتی آنها بود، برای نمونه می گفتند کاپیتالیسم تبعیض گراست، با قبول این فرض دلیشان این بود که انگلستان شامل سه منطقه ایرلند، انگلند و اسکاتلند است اما تنها انگلند پیشرفته و آبادان است و نقاط دیگر آن کشور عقب مانده اند. متتاهم خروس خودشان بیرون بود، زیرا تمامی کارشناسان شوروی که از سفره رنگین ایران بهره مند بودند اکثر اروس بودند و یا به ندرت اوکراینی و جای تاجیک، از بسکه، قرقیز، ارمنی و آذری خالی بود، بنابراین متأسفانه معلوم شد که این به اصطلاح سوسیالیست ها و مانند برخی از ما که خوب حرف می زنیم و بد عمل می کنیم دچار کیش شخصیت شده و این نوع کار کردشان باعث سر خوردگی برخی از عناصر صادق حزب توده ایران هم شده بود. اکنون که ایرانیان توانسته اند به کشور پشت پرده آهنگین (شوروی) مسافرت کنند معلوم می شود که توزیع پیشرفت در کشور خودشان هم تبعیض گرایانه بوده است.

عملکرد رهبران حزب کمونیست شوروی نیز یکی از عوامل فروپاشی بوده است، چنان که می دانیم نیکیتا خروشچف به وسیله تروتسکیست ها و مائونیست ها مورد انتقاد بوده، هر چند طرفدارانش او را قهرمان می دانستند و استادشان پشتیبانی او از فیدل کاسترو در کوبا و خرید شکر از کوبا و همچنین ماجرای خلیج خوک ها یا دفاع جانانه او از ویتنامی ها در جنگ ویتنام بود ولی سرانجام اختلاف در هر شکل باعث تضعیف سوسیالیسم شد. عملکرد رهبران حتی پس از فوت خروشچف هم هرگز مقبولیت عامه نیافت پس از فوت خروشچف چهار نفر از

**مهاتما گاندی هم مانند بسیاری از دانایان و صاحبان اندیشه در هندوستان دارای مخالف بود، ولی هیچ مخالفی را اعدام نکرد و هیچ کس را به بند نکشید، در صورتی که اردوگاه سوسیالیسم شوروی با گزینش راهکار خشونت و تصفیه های خونین فاصله اش را رفته رفته با مردم خود افزایش داد تا کلا از مردم جدا شد و به پر نگاه رسید!**

حزب به نام آقایان میکویان، گرومیکو، کاسیگین و برژنف به عنوان هیئت رئیسه یا کمیته مرکزی انتخاب شدند. بسیاری از فعالان چپ خوشاوارانه می گفتند که این بار پس از خروش چپ شوروی دچار استالینیسم جدید نمی شود، در حالی که پس از مدتی و در پرودسه ای چندساله از آن میان تنها برژنف ماند و بقیه به حاشیه رانده شدند. عملکرد نامقبول او هم ادامه یافت و زمانی که وی در جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت کرد مابه توده ای های ایران انتقاد می کردیم ولی آنها متأسفانه فقط توجیه گری می کردند و می گفتند شاه با انقلاب سفید گامی به سوی سوسیالیسم برداشته و کارش به واقع انقلابی بوده است.

در پاسخ به همین پرسش روس هائیزی می گفتند شما دچار تبلیغات مانوئیست ها هستید و خیلی زود به دیدگران برجسب مانوئیستی می زدن. این ایراد نسبت به رهبران اولیه شوروی هم وارد بود و در خاطره ایرانیان مانده بود که چگونه با کاپیتالیسم انگلیس پس از جنگ دوم جهانی هم صدا شده و ایران را اشغال کرده بودند و شوروی هم در پایان با جنرال آمریکایی ها از ایران خارج شد. این عملکرد حتی باعث گریز افراد کم سواد ایرانی از حزب توده شده بود. اگر عملکرد خروش چپ موجب اختلاف با مانوئیست های چین شده بود جانشینان او نزد امپریالیست ها هم از اعتبار افتاده بودند.

به یاد دارم که تلویزیون بی بی سی بیش از سی سال پیش در انگلیس گفت و گویی با ریچارد نیکسون، رئیس جمهور پیشین آمریکا به عمل آورد؛ مصاحبه گر ضمن گفت و گو از نیکسون در مورد شوروی پرسید و نیکسون گفت شوروی دیگر خطرات زمان خروش چپ را ندارد و در تأکید حرف هایش گفت زمانی که خروش چپ زمامدار بود هنگام مذاکره با مالیاس های مندرس می پوشید. بارش های نتراشیده و یقه چرکین در مذاکرات حضور می یافت، البته او می دانست که نظافت خوب است اما من فکر می کنم که از فشار کار و مشغله به خودش نمی رسید و در میان مذاکرات صحبت هارا قطع و اعلام می کرد خطوط تلفن ما از شما بیشتر است، باز پس از چند دقیقه صحبت هارا قطع می کرد و می گفت خطوط آهن ما از شما بیشتر است و خلاصه طی جلسه سعی می کرد پیشرفت های کشورش را به رخ ما بکشد. اما برژنف هر گاه به آمریکای آید سراغ ائومبیل های لوکس ما را می گیرد، در خواست هتل مجلل می کند و حتی سراغ دختران راز ما می گیرد. جادارد یادآوری شود که مرحوم دکتر محمد مصدق در لاهه از دست یک زن جاسوس

## احزاب سوسیالیست و هواداران آنها نه خود از خویشتن انتقاد می کردند و نه انتقادهای بی طرفانه را می پذیرفتند، اگر در احزاب سوسیالیست از کسی هم انتقاد می کردند تصمیم به حذف و کنار زدن آن شخص داشتند و گرنه به فکر اصلاح امور نبودند

که سعی می کرد خود را به او نزدیک کند چند بار هتل عوض کرد و در نهایت به کمپ اسکری رفت و از دام بدنامی هایی که ممکن بود برایش ایجاد شود گریخت. قابل یادآوری است که صحبت های نیکسون را هم با بچه های حزب توده مطرح کردیم و متأسفانه این آقایان ما راستی، مذهبی و اغفال شده و خرده بورژوا نامیدند. شورویخانه احزاب سوسیالیست و هواداران آنها نه خود از خویشتن انتقاد می کردند و نه انتقادهای بی طرفانه را می پذیرفتند، اگر در احزاب سوسیالیست از کسی هم انتقاد می کردند تصمیم به حذف و کنار زدن آن شخص داشتند و گرنه به فکر اصلاح امور نبودند.

ویژگی بد دیگر احزاب سوسیالیست که باعث فروپاشی حکومت شوروی شد، سکنتاریستی بودن آنها بود که آنها را در دید عمومی ایرانیان بی اعتبار کرده بودند، نمونه زنده این ویژگی آن بود که ایرانیان انتظار داشتند در دهه پنجاه این پدر بزرگ سوسیالیسم، رژیم شاه را به خاطر اعدام شادروانان خسرو گلسترخی، کرامت الله دانشیان و فداییان خلق محکوم کند اما این کار را نکرد، زیرا حکومت شوروی گرفتار سکنتاریسم بود و تنها فرقه خود را بر حق می دانست و به رسمیت می شناخت و آن هم در ایران حزب توده بود. جای تأسف است که از دیدگاه حکومت سوسیالیستی شوروی حتی دکتر محمد مصدق که میان ایرانیان اعتبار فراوانی داشت آمریکایی معرفی می شد و از همین رواز مصدق پشتیبانی نکردند. با این عملکردها جای تعجب ندارد که برخی از احزاب چپ، فروپاشی شوروی را توطئه آمریکایی می دانند، یا تأثیر جنگ ستارگان رنگارنگ را در این فروپاشی مؤثر می دانند، در حالی که بزرگترین پشتیبان هر نظام، فقط مردم آن کشورند که غایب بودند. اختلاف اردوگاه شوروی و چین در این فروپاشی تأثیر بیشتری داشته و این اختلاف ویرانگر هم بر سر مدیریت جهانی سوسیالیسم به وجود آمد. هدف مارکس

از به کاربردن این جمله که کارگران جهان متحد شوید هرگز رفتن زیر پرچم چین یا شوروی نبود، در حالی که اینها حتی نزدیک بود بر سر رهبری جهانی به جنگ با هم نیز بپردازند.

ضمن بر شمردن علل فوق آخرین عاملی که به آن توجه نشده مطبوعات در شوروی است، در آن کشور مطبوعات آزاد وجود نداشت و مردم تنها باید دو روزنامه بر او و ایزوستیا را مطالعه می کردند. آن دو روزنامه هم تحت کنترل حزب و عمال حزبی بودند و به مردم اطلاعاتی منتقل نمی کردند، از این رو شوروی و کشورهای شرق را کشورهای پشت پرده آهنین لقب داده بودند. آزاد نبودن مطبوعات، فساد مقامات حزبی را تا پوسیدگی کامل در اختفانگه داشت و آن پوسیدگی باعث فروپاشی شد، در حالی که در کشورهای کاپیتالیستی رقیب شوروی اگر پولی به حساب مقامات و ارباب می شد باید سند آن مشخص می گردید، برای نمونه پسر یکی از مقام های غربی در مطبوعات مورد سؤال واقع شد و ملزم گردید سند برنده شدن خود را در مسابقات اسب دوانی به روزنامه نگاران ارائه بدهد. حال اگر ظاهر سازی هم بوده، در جلب توجه افکار عمومی تأثیر داشته است.

آنچه در خصوص علل فروپاشی شوروی بیان شد تقریباً در مورد دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی شرق اروپا نیز نافذ و مشترک است و آنان نیز هر یک به این مصائب گرفتار بوده اند. آنها نیز همراه با روسیه دچار فروپاشی شدند و برخی از آنها مانند یوگسلاوی تکه تکه شدند و جنگ داخلی هم متأسفانه گریبان برخی از آنها را گرفت. مصیبت بزرگ آنان پیروی کور کورانه از کرملین بود.

در پایان یادآوری این نکته ضروری است که تمامی این مطالب دلیل بر بی اعتباری تفکر سوسیالیستی نیست، چنان که احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات و حتی کمونیست در اروپا همچنان در اداره امور نظر می دهند، در دولت ها شرکت می کنند و گاهی هم توسط مردم برای اداره امور انتخاب می شوند. همچنین فلاسفه مارکسیست و سوسیالیست در دانشگاه های کشورهای غربی تدریس می کنند و نظراتشان مورد توجه فرهیختگان آن جوامع نیز قرار می گیرد.

بی نوشت:

۱- ک: در خنجر چه باید کرد؟، نشر به چشم انداز ایران، شماره ۱۴.  
۲- فروپاشی شوروی (از دیدگاه احزاب کمونیست)، گردآوری: لطف الله مثنی، نشر صدبه، یار. ک: تحلیل احزاب کمونیست از روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، شماره های ۱۳-۱۲، نشر به چشم انداز ایران.